

رفقا!

از طریق نامه‌های شما با تعرضات و شیوه‌های تعرض جریانی روبرو شدم که شدت و صراحت آن تا حدودی برایم غیرمنتظره بود. لاقلاً فکر نمی‌کردم که با این سرعت چنین شیوه‌های فضای ابراز وجود پیدا کنند. نامه‌های شما - اگر چه دو تا نامه بیشتر نیست اما- می‌تواند بیانگر وجود چنین فضائی باشد (بعدا اخبار پراکنده‌ای هم شنیدم که مویید آن بود). بنابراین خود را موظف میدانم پاسخ خود را به نامه‌هایتان بنویسم. قبل از شروع می‌خواهم یکی دو نکته فنی بگویم: اول اینکه این نامه را همانطور که از اسمش پیداست یک نامه تلقی کنید نه مقاله و از این قبیل، چرا که بدین ترتیب من در برابر رعایت انسجام و دقت در تحلیل که ممکنست به مانعی در برابر نوشتن این سطور تبدیل گردد خود را آزاد احساس خواهم کرد و زمان محدودی را که تا رفتن پیک باقی مانده در خدمت ابراز صرف نکاتی که به ذهنم میرسد قرار خواهم داد. ثانياً این نوشته در واقع خطاب به شما نیست (چرا که من نمیدانم اظهاراتی که کرده‌اید تا چه اندازه در وجدان آگاه شما جایگیر شده، تا چه اندازه تصادفی است، تا چه حد دنباله‌روانه است چه اندازه سوال و تردید در آن هست و غیره) بلکه خطاب به دارندگان و مدافعین مواضع و نقطه نظراتی است که گوشه‌هایی از آن در نامه‌های شما انعکاس یافته. بنابراین شما میتوانید این نامه را به هر رفیق تشکیلاتی نشان دهید. و توصیه من اینست که این نامه را به هر رفیقی که میخواهد مواضع مرا در دعوای اخیر بداند حتماً بدهید بخواند. حال برویم سر اصل مطلب:

از نامه‌های شما و اخباری که پس از آن در گوشه و کنار شنیدم چنین پیداست که حتی در تشکیلات کومه‌له در برابر انتقادات " غیر رفیقانه"، "غیرواقعی"، " غیرمنصفانه"، " انحلال‌گرانه"، " نفی‌گرایانه"، " روحیه خراب‌کن" ( و از این قبیل) رفیق منصور حکمت نسبت به فعالیت تاکنونی کومه‌له به خشم آمده‌اند و لذا برای اینکه مبادا کار از کار بگذرد شب و روز با این و آن صحبت می‌کنند و اندر مزار ترزهای رفیق برای یکدیگر

سخن‌سرائی می‌کنند و گاهی نیز از اینکه بموقع متوجه قضایا شده و حتی در گذشته نیز با نظرات رفیق سرهمخوانی نداشته‌اند از تحسین خود نیز غافل نیستند.

حال اگر سوال شود که علت ظهور این "روح بدطینت" و این "قصد سو" در کجا است. بخشی از منتقدین نظرات رفیق پاسخی نمیدهند و فقط به گفتن اینکه رفیق منصور حکمت اشتباه می‌کند پسند می‌کنند و بخشی دیگر علت را در بی‌کفایتی "لردنشینهای تهران"، "روشنفکران بی‌عمل" و از این قبیل (یا از اینها هم بدتر) میدانند و روش سیاسی‌شان در برخورد به آن نیز بر این مبناست: "این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست"، "اعضای حزب زبان را از بان هر زبان درازی بیرون خواهند کشید"، و ...! " (عباراتی که در نامه یکی از شماها یافت می‌شود).

و اما ببینیم در پس این هیاهو چه نهفته است. مساله بنظر من عبارت از مقاومت همان دیگه‌ای است که کومه‌له را در اردوگاه خلاصه می‌کند و عملکرد و روش کار روزانه‌اش بر این مبناست، در برابر دیدگاه کمونیزم کارگری که کومه‌له را بسیار فراتر و وسیع‌تر از آن در میان طبقه کارگر می‌بیند، عملکردی را که حاصلش سازماندهی همه جانبه اعتراضات و مبارزات طبقاتی، سیاسی و اقتصادی کارگران، پدید آمدن یک حزب عظیم واقعا کارگری و کمونیستی که در همه ابعاد زندگی، موجودیت و حرکات میلیونی کارگران ریشه دوانده و با آن جوش خورده‌باشد در دستور می‌گذارد. و بر این اساس نقدی از سیاست و کردار تاکنونی و حال کومه‌له (و کل حزب نیز) ارائه می‌دهد که بنظر من بسیار راهگشا و امید بخش است ولی در نظر بعضی‌ها ناخوشایند است و مایوس‌کننده و روحیه ضعیف‌کن و از این قبیل لقب می‌گیرد. و مخالفین چه چیز را روحیه بخش میدانند؟ اینکه "برخلاف" نقطه نظرات رفیق منصور حکمت نباید گذشته کومه‌له بی‌ارزش قلمداد شود و برعکس باید مدام بر آن تاکید شود چرا که در غیر اینصورت همه اعضا تصور خواهند کرد که تاکنون آب در

هاون کوبیده‌اند و بنابراین با چه امیدی روبه آینده کار کنند؟ و اصلا صحبت از تحولات اساسی کردن بمعنای نفی تمام گذشته کومه‌له است و ... .

من می‌گویم این یک بهانه است که در خدمت اهداف سیاسی معینی است (صرفنظر از اینکه بهانه‌جویانه خود بر این اهداف آگاه باشند یا نه) و بنظر میرسد که تنها وسیله‌ایست که مخالفین به آن متوسل شده‌اند. دلایلم اینهاست:

۱- هر چه من به نوشته‌ها و گفته‌های رفیق می‌نگرم و گوش می‌کنم نه تنها آن چیزهایی را که می‌گوئید در آن نمی‌بینم بلکه برعکس هر دفعه بیشتر از بار قبل می‌فهمم که هیچکس باندازه او از کومه‌له تعریق بحق و در خور نکرده‌است. بر خلاف تمجیدات سکتاریستی موسوم در چپ ایران که کارکردش تسکین خود و تحمیق دیگران بوده و با هر تند باد و یا حتی هر سست باد سیاسی پوچیش به همگان ثابت گشته‌است او ارزیابی‌ای از کومه‌له ارائه می‌دهد که برای آن عضو کومه‌له که چشم به طبقه کارگر و آینده او دارد و کمونیسم کارگری را واقعا مشغله و خط مشی خود می‌شمارد، موجب بشاشیت، فعالیت، امید و حرکت به پیش می‌گردد. چنین عضوی خود را آن کومه‌له‌ای می‌یابد که نقد مطرح شده نه تنها نفیش نمی‌کند بلکه از او انتظار دارد و از او طلب می‌کند و باونشان می‌دهد که افقی واقعا کمونیستی و کارگری در پیش رو بگذارد. در مقابل، بدیهی است آنکس که نیروی عادت رهنمای اوست و آینده‌اش را در گذشته جستجو می‌کند خود را با آن بیگانه احساس می‌کند و بنابراین می‌کوشد برای در جا زدن خود تئوری پیدا کند و هنگامیکه تئوری قابل اتکا و یا قابل بیانی نمی‌یابد به تفسیرات دلخواهی و معنی‌تراشی از این یا آن جمله و کلمه روی می‌آورد تا شاید فریاد مظلومیتش را به وسیله دفاع مبدل سازد. بعضی از تفسیرات و حملات هیستری‌وار متعاقب آن از جانب جماعتی که بنظر میرسد منتظر فرصتی برای دشنام‌گویی به کمونیسم بوده‌اند، فقط این را به من ثابت می‌کند که آرزوی ناگفته‌شان اینست که ایکاش میشد لااقل به تعداد انگشتان دست، کلمات و عباراتی را که بشود از آن

پیراهن عثمان درست کرد در متون و گفته‌های می‌یافتند! من از زوایای دیگر نیز به موضوع نفی یا عدم نفی گذشته کومه‌له بازخواهم گشت. فعلا عجالتا بقیه دلایلم را بر می‌شمارم:

۲- نقدی که رفیق منصور حکمت مطرح می‌کند نقدی است از کل چپ سنتی و از جمله از کل حزب کمونیست ایران بعنوان چپ‌ترین و رادیکال‌ترین بخش آن. من هر چه فکر کردم نفهمیدم کسی که اینهمه از نفی گذشته کومه‌له منقلب گشته‌است چرا ایدا از گذشته حزب دفاعی نمی‌کند. مگر نه اینکه صراحتا نقد کل حزب مطرح است و نه فقط سازمان کردستان آن؟ آیا امکان دارد کسی متوجه آن نشده‌باشد؟ تنها دلیل می‌تواند این باشد که بنابه موضع بخشی از مخالفین، گذشته حزب تا آنجا که به کومه‌له مربوط می‌شود پرافتخار است و گرنه تا آنجا که به مابقی آن مربوط می‌شود جای افتخاری ندارد. در واقع همین کسانی که "انحلال طلبی" مشامشان را آزوده است، خودشان در همین قدم اول انحلال طلب از آب درآمده و تقسیم حزب به دو بخش "کومه‌له"، از یکسو و "حزب" از طرف دیگر را پیش فرض گرفته‌اند.

۳- یکی دیگر از نکات تعجب‌آور برای من ایستت که ضمن اینکه گذشته کومه‌له به عرض اعلی برده می‌شود در عین حال از آن همچون وسیله‌ای برای حمله به رفیق مورد استفاده قرار می‌گیرد. آخر اگر کسی انصاف داشته باشیم هر چه جهت‌گیری کمونیستی در گذشته کومه‌له بوده اگر بخشی مرهون من و شما باشد ده بخشش مرهون رفیق است (منظورم محاسبات کمی نست. عدد بکار بردم برای اینکه منظورم را برسانم). در علت این تحریف آشکار تاریخ کومه‌له و اینگونه سواستفاده از آن من هیچ نمی‌بینم جز حمله به همان ظرفیتهای کمونیستی‌ای که کومه‌له طی مبارزات چندین ساله و در بر آیند تلاش همه کمونیستهای ایران کسب نموده‌است. در اینجا نیز "دفاع از گذشته" به وسیله‌ای برای "حمله به گذشته" تبدیل می‌گردد. دفاع از آنچه کومه‌له را به عقب می‌برد در برابر آنچه

کومه‌له را به جلو سوق میداد. جلو کشیدن خرده حسابهای گذشته برای تصفیه کردن آن در شرایط جدید... .

اینها دلایلی بود که فوراً به ذهنم خطور می‌کرد برای اینکه بفهمم قضیه صرفاً بر سر اختلافی برسد ارزیابی از گذشته کومه‌له نیست بلکه خود آن وسیله‌ایست. وسیله‌ای که با استفاده از آن گل آلود کردن عمدی آب از سوی مخالفین تسهیل می‌گردد و البته تنها چنین حالتی همه نیروهای مخالف - از راست‌ترین تا چپ‌ترین آدمها و خط‌های - را در یک جبهه قرار میدهد و امکان اتکا به نیروی یکدیگر را برایشان فراهم میسازد بدون اینکه در این رابطه تعهدی آشکار و رسمی به یکدیگر سپرده باشند. در واقع پرچم "کومه‌له" چنین "انسجامی" را نیز پدید می‌آورد.

در سطور پیش به برخی جنبه‌های سیاسی و مقاصدی که در دست‌یازی به این شیوه‌های حمله و دفاع تعقیب می‌شود اشاره کردم. بنظر من ضروری است که بیشتر در این بارزه تعمق شود. ذیلاً نکاتی را که بنظرم برسد خواهم گفت.

بنظر من مخالفت با نقدی که از زاویه کمونیسم کارگری نسبت به فعالیت کنونی و تاکنونی کومه‌له می‌شود و ایستادگی در برابر اتخاذ سیاستها و پراتیک منطبق با آن، تنها می‌تواند از سنتها و سیاستهای بورژوائی تغذیه بکند و نیر بگیرد. و بالعکس هر نوع دست‌یازی و توسل به شیوه‌های بورژوائی و رواج چنین شیوه‌های معنایش سپر درست کردن (البته سپر زنگ زده) در برابر سیاستها و روشهای کمونیستی کارگری است. بنظر من هیچ آلترناتیو انقلابی و کمونیستی‌ای نه در حال و نه در آینده برای مخالفین مقصود نیست و خود شیوه‌ها و وسائل و نظرات متقابلی که این هفته‌ها رواج یافته‌است دلیل اثباتی دیگری برمدعای فوق است.

می‌گوئید در انتقادات مطرح شده، سوابق کومه‌له در مبارزه علیه بورژوازی و ازجمله علیه حزب دمکرات نفی شده. ولی بیائید ببینیم چه کسی مدافع آن بوده و هست و چه کسی در

واقع می‌خواهد آنرا به باد فنا بدهد. کفایت که معضلتان تشکل‌یابی کمونیستی طبقه کارگر باشد و یا خیر حتی به همان نقدهای مارکسیسم انقلابی پایبند باشید و آنگاه کمی به وضعیت موجود بنگرید.

آخر مگر قرار بر این بود که نتیجه اینهمه مبارزه و فداکاری در برابر حزب دمکرات این باشد که همان دشنامها و مزخرفاتی که ح.د. علیه ما و کمونیسم بخورد مردم میداد، این بار در درون همین تشکیلات گوینده و شنونده پیدا بکند؟ سابقا اگر کسی جرات اظهار مزخرفات ناسیونالیستی می‌افت باو می‌گفتند حضرت آقا جای واقعی شما در حزب دمکرات است بفرمائید انجا تشریح ببرید ولی نامه شما خلاف آنرا نشان می‌دهد. گوئی که انسان باید از رفیق پهلو دستی سابقش اصطلاحات حزب دمکراتی مانند خارج نشینها، لردنشینهای تهران، روشنفکران منفعل و از این قبیل بشنود و انگار نه انگار که اتفاقی افتاده‌است. اینست پاسداری از میراثهای کومه‌له؟

وضعیت فوق تصادفی نیست. چرا که از موضع نقد سرمایه‌داری و بورژوازی به گذشته کومه‌له بنگرید و از آن دفاع کنید در تداومش باید خود را در کنار مدافعین واقعی و شناخته شده کمونیسم کارگری بیابید. اما اگر "کمونیسم کارگری" شما در برابر مدافعین و خط دهندگان تاکنونی آنست بنظر من معلومست که همه چیز مشغله شماست بجز کمونیسم کارگری و لاجرم در صورت پافشاری بر موضع خود و بنابر وضعیت سیاسی موجود (که تاریخ کنکرتی را پشت سرخود دارد) گریزی از قرار گرفتن در کنار جریانات بورژوایی و حتی شناخته شده هایش) نخواهید داشت ( اگر چنین نیست پس چه توضیحی برای اظهار وجود و تکرار "انتقادات" نوع حزب دمکراتی- که همانطور که گفتم حتی در نامه شما نیز انعکاس یافته‌است- دارید؟).

اصلا از کی قرار بوده‌است ما حزب "افتخارات گذشته" باشیم که دفاع از آن آنچنان محور گشته که گوئی موجودیت کنونی و آینده کومه‌له از کانال اثبات افتخارات گذشته کومه‌له

می‌گذرد؟ تا آنجا که من عقلم قد میدهد، محوری شدن افتخار به گذشته در بحث و پلمیک که به رواج کیش تقدس سازمان دامن میزند معمولا کاربرد سیاسی معینی به نفع بورژوازی در بر دارد. تمام دهه‌های شکل‌گیری و حکومت احزاب رویزیونیستی در چهار گوشه جهان پر است از تجربیات تلخ ظهور این پدیده در خدمت پوشاندن حقایق، خاموش ساختن هر صدای انتقادآمیز مارکسیستی، حاکمیت تفنگ، ممانعت از پیشروی و به پس راندن و بی‌خاصیت ساختن تمام پشتوانه کمونیستی و کارگری و ... .

هنگامیکه افتخارات گذشته نه در برابر وجهی از تعرض بورژوازی بلکه در برابر کمونیسم و نقد کمونیستی بدست گرفته میشود سرانجامش زنده ساختن و پر و بال دادن به همان چیزهائی است که از زوایه منافع طبقه کارگر می‌بایست واقعا مربوط به گذشته باشند و برای گذشته به جا نهاده شوند.

( من حتی بعید نمیدانم که جریانات بوژوائی اندکی سرد و گرم چشیده که اسم رمزهای رویزیونیستی بحث‌شان برسد مدافع گذشته کومه‌له از آب دربیایند).

آیا منظور من اینست که گذشته کومه‌له (و کل حزب) افتخار آمیز نیست؟ ابداء. در اثبات آن همین بس که از او به حق انتظار می‌رود که در دست دارنده پرچم کمونیسم کارگری باشد. اما چه چیز کومه‌له را تا اینجا پیش آورده‌است؟ نشستن و دل خوش ساختن به افتخارات گذشته و یا نقد گذشته؟ همه واقعیات بیانگر آنست که این دومی.

من شخصا نسبت به رفیقی که در جدالهای سیاسی کنونی مرتب کومه‌له را برای من و یا رفیق پهلو دستش ارزش‌گذاری کند چندان خوش بینی نیستم تا رفیقی که نسبت به گذشته کومه‌له.

- آن گذشته‌ای که به ارتجاع بوژوائی آلوده بود و همواره سدی در برابر کومه‌له کمونیست بود- ابراز انزجار کند. اگر قرار بر روحیه و اطمینان خاطر باشد من آنها از این دومی میگیرم تا از اولی. چرا که در جامعه ما و بویژه با مبارزاتی که ما از سر گذرانده‌ایم همیشه

چیزی برای افتخار کردن وجود دارد که کسی هم نتواند منکر آن گردد، در حالیکه آنچه مایه نگرانی است اینست که اسلحه انتقاد کمونیستی از کف نهاده شود و آن " غسل تعمید کمونیستی " که یکبار برای همیشه (!) تشکیلاتی را به سرشت کمونیستی مجهز میسازد مبنای شیوه تفکر و قضاوت گردد. آری من می گویم بر آن گذشته لعنت که دهها و صدها هزار کارگر را از تشکیلاتی محروم و یا دور میساخت، به نیروی طبقاتی خود کم اعتمادشان مینمود، تا مدتی وجود طبقه کارگر را کاذب میدانست، در برابر مذهب و ستم بر زنان دنباله‌رو سنتهای جامعه بود و غیره و غیره. چه کسی فراموش می کند که تا مدتها دفاع از مطالبات اقتصادی طبقه کارگر مطرح نبود که هیچ، حتی در برخورد مستقیم با کارگرانی که به تشکیلات پیشمرگ کومه‌له روی می‌آوردند یک الگوی ریاکارانه مذهبی (البته بدون عنوان مذهب) در برابر او قرار داده میشد. "انقلابی " مبارزه"، " کمونست " کسی بود که مدام بخاطر تمایلش به غذای خوب، احتیاج به استراحت، تمایل به ازدواج، داشتن و یا حتی دیدن همسر و فرزند و غیره و غیره مورد سرزنش واقع میشد و در این رابطه از خود و از دیگران انتقاد می نمود، اسلحه گذاشتن پایان حیات مبارزاتیش بود و ... .

همان کارگری که در جامعه بطور فردی خود را هیچ مییافت در برابر تشکیلات پیشمرگ نیز وضعیت تقریباً بر همین منوال بود. آیا شما با تعریف از گذشته واقعا می‌خواهید اینها به فراموشی سپرده شود؟ اجازه دهید وارد مثنوی هفتاد و من کاغذ نشوم و فقط مثالی از کار گذشته خودم برایتان بیاورم. سالها پیش (چند سال قبل از انقلاب ۵۷) من و چند رفیق دیگر در اصفهان کار میکردیم. روابط کارگرمندان نه تنها کم نبود بلکه هر ماه و حتی هر هفته در حال افزایش بود، شاید اولین و تنها گروه چپ آنزمان بودیم که علیه اخراج کارگران ذوب آهن و پائین بودن سطح دستمزدها اعلامیه‌ی در سطح شهر و کارخانه پخش کردیم و افشاگریها و مطالبات روشنی در آن مطرح ساختیم و از زبان کارگران تهدید به اعتصاب کردیم. این کار با استقبال وسیعی از جانب کارگران روبرو شد. دولت را ترساند



و پس از مدتی به برخی خواسته‌های مطرح شده در اعلامیه گردن نهاد. بعلاوه در همان ایام من با کمک دیگر رفقا جزوهای انتقادی راجع به وضعیت کار و زندگی کارگران نوشته‌بودم که هم اکنون نیز از محتوای کارگری و کمونیستی آن می‌توانم دفاع کنم (متأسفانه این جزوه قبل از تکثیر و انتشار و پس از دستگیری توسط ساواک ضبط شد).

خوب چه مثالی از این بهتر که من، هنگامیکه در حزب ما یکی از انتقادات وارد شده به چپ سنتی که همانا بیگانگی با مطالبات و مبارزات اقتصادی کارگران بود- مطرح شد، خود را و تا آنجا که به تشکیلات کومه‌له مربوط می‌شد- کومه‌له را از آن مبرا بدانم و بنابراین از طرح کنندگان بخواهم که کمی آنرا در مورد کومه‌له "تعدیل" دهند! خیر، ایدا کار صحیحی نبود و اینکار جز ضرر هیچ نفعی بحال طبقه کارگر نمیتوانست داشته‌باشد. چرا که اولاً مبرا دانستن کومه‌له از این انتقاد با واقعیت منطبق نبود. ثانياً اگر قرار بر دیدن نقش کومه‌له در مبارزات اقتصادی کارگران باشد همین دیدگاه نقادانه میتواند آنرا ببیند و ارزشش را بسنجد و لایغیر و بالاخره ثالثاً جدال بر سر اینکه کومه‌له در گذشته تا چه حد در این عرصه کار کرده‌است یا نه جز منحرف کردن بحث و جز کند کردن لبه تیز انتقاد نمی‌توانست ثمری داشته‌باشد (درست مانند امروز در مورد انتقادات مطرح شده). گفتم که مبرا دانستن کومه‌له با واقعیت منطبق نبود، چرا؟ بدان علت که نه تنها این کار بعنوان یک عرصه کار مستقل طبقاتی با تعیین برنامه، شعار و مطالبات مربوطه در دستور فعالیت تمام تشکیلات قرار نداشت بلکه مهتر از آن همیشه این احتمال وجود داشت که اگر مثلاً ایل قشقائی مانندی به مبارزه مسلحانه فرضاً پایداری علیه رژیم شاه دست میزد ما نیز هر چه را بافته‌بودیم با پیوستن به آن و عالیترین شکل مبارزه خلق پنبه کنیم! حال شما میتوانید تاثیر جنبش همگانی ضد رژیم را بر این عرصه کار- آنهم در شرایطی که هنوز مناقشه اینکه ایران سرمایه‌داری است یا چیز برای ما حل نگشته و طبقه کارگر حداکثر، بخش رادیکال خلق به حساب می‌آید. حدس بزنید، گرچه خود واقعیات جایی برای حدس و گمان باقی

نمی‌گذارد. کومه‌له، کمونیسمش در این بود که به دور ریختن این آشغالهای رویزیونیستی روی آورد و نه دست‌یازی به رگ غیرت سازمانی.

چه کسی می‌تواند نقش پیشتاز و تعیین کننده رفقائی را که آنزمانها در سهند و سپس در ام.ک. فعالیت می‌کردند در مضمحل ساختن رویزیونیسم پوپولیستی و ناسیونالیستی مدعی کمونیسیم انکار کند؟ کومه‌له، کمونیسمش و پایداریش در برابر جریانات بورژوائی در این بود که با این جریان پیشتاز همراه شد. اما دیگران چه کردند؟ حتما بیاد دارید. همان اصطلاحات و همان مضامین و همان شیوه‌هایی را در حمله به سهند و بعدا ام.ک. بکار بردند که شما امروز در نامه‌تان علیه پرچمداران کمونیسیم کارگری بکار برده‌اید: "انحلال‌گر" و "تشکیلات شکن"، "روشنفکران بی‌عملی" ... آری من باز هم می‌گویم که دمیدن در سکتاریسم سازمانی تحت لوای دفاع از گذشته در برابر باصطلاح ارواج خبیثه‌ای که این گذشته را مورد سو قصد قرار داده‌اند به هیچ چیز خدمت و سازمان کردستان آن و ممانعت از نفوذ و تکامل و گسترش و شکوفائی آن در همه گوشه‌ها و زوایای فعالیت سیاسی و تشکیلاتهای و نظری مان. (منظورم در اینجا یک تقابل آگاهانه با کمونیسیم کارگری نیست (چنین پدیده‌ای را من یک جریان دست راستی آشکار می‌نامم) بلکه منظورم کلی است و دارم به جهت و نتیجه کار صرفنظر از آگاه بودن یا ناآگاه بودن افراد نسبت به آن، عمومی یا غیر عمدی بودن، تصادفی و یا حتمی بودن آن و غیره نگاه می‌کنم).

- نکته‌ای در نامه یکی از شما بیادم آمد که میخواهم بدان بپردازم. اما قبل از آن اجازه دهید به این نکته "فرعی" اشاره بکنم که در مورد دروغهائی مانند اینکه "کمیته مرکزی حزب گفته که نیروها را جمع کنید و بروید بانه را بگیرید و بدینوسیله بلای مجاهدین سر ما هم می‌آمد" باید مخترعینش را شناخت و مورد مواخذ قرار داد. اینکه شما نیز به اینها باور کرده‌اید واقعا که جای تاسف است. و اما نکته‌ای که گفتم؟ در نامه یکی از شما پس از مقدمه چینی در مورد محاسن توسعه دادن مبارزه مسلحانه و

اشاره به اینکه در نظرات مطرح شده به این عرصه بهای لازم داده نشده گفته می شود " پس این یکی از آن زهرهایی است که میخواهند، با مخلوط عسل و شکر به خورد ما بدهند و غیر مستقیم به نفی جنبش کردستان- مبارزه مسلحانه برسند. این ضربه زدن به اتوریته کومه له است" و سپس با اشاره به اینکه کسانی روی استفاده از امکانات عراق شرایط جدید کم حساب کرده اند می گوید " چقدر روحیه درصد صفر بوده است". می بینید دم خروس چطور پیدا می شود؟ بنظر من این اردوگاه کومه له و همراه آن سنتهای مبارزه مسلحانه و کیش پیشمرگایه تی است که دارد عرض اندام می کند و میخواهد موقعیت برتر و بالاتری را که سالها نسبت به سایر عرصه ها و مکانهای مبارزه طبقه کارگر صاحب بوده همچنان برای خود حفظ کند.

والا چه کسی خواسته است که مبارزه مسلحانه را نفی کند. حتی یک نگاه سطحی به نوشته ها و نظرات رفقا عکس ادعای شما را ثابت می کند.

من در ابتدا هر چه فکر می کردم رابطه بین "صفر بودن روحیه" و استفاده از امکانات کشور همسایه را نمی فهمیدم تا اینکه عکس العمل حزب دمکرات در برابر قطعنامه های کنگره ششم کومه له و برخی از سنن احزاب ناسیونالیست کرد در ذهنم تداعی شد.

حزب دمکرات مدتها قبل از آنکه برخی از رفقای ما به چنین تحلیلهای اسفناکی برسند بنابر شم طبقاتی خود فهمید که قضیه بر سر چیست. او تبلیغاتی را مبنی بر اینکه کومه له مبارزه مسلحانه را کنار گذاشت شروع نمود. بدیهی است که ح.د. در عین اینکه آرزو داشت که این امر حقیقت میداشت اما ضمنا خود میدانست که تبلیغات دروغینی را در پیش گرفته است.

این تبلیغات اگر چه دروغ بود ولی بی کار کرد هم نبود. ح.د. می فهمید که حزب کمونیست در کردستان آینده اش را پیش روی خود قرار داده است که ح.د. و طبقه اش را یارای هموردی در آن نیست. پس تلاش او در این جهت که کومه له علنی هر چه کمتر به دیگر عرصه ها بپردازد و مسیرش در تبدیل شدن به یک سازمان واقعا کارگی مغوش گردد برای

بورژوازی خالی از فایده نبود. کارکرد تبلیغات ح.د. این بود که کومه‌له درتقابل با تبلیغات این حزب و برای خنثی کردن آن باز هم پراتیک خود را اساسا با مبارزه مسلحانه تداعی کند. زهی جای تاسف است که در برخورد به نظرات مطرح شده از جانب رفقا، همان تبلیغات ح.د. تازه پس از یکسال و اندی این بار از زبان یک رفیق حزبی تکرار می‌گردد. بعلاوه درسنتهای ناسیونالیسم کرد از آنجا که جنبش مورد نظر آنها همان مبارزه مسلحانه و آنهم در بعد سازمانی آن وجود نیروی مسلح پیشمرگ است، ادامه جنبش در مقطع کنونی یعنی داشتن اردوگاهی در کشور همسایه و هر نوع خدشه‌دار شدن این سنت و دادن تصویری دیگر از آینده که تشکیلات پیشمرگ و کیش پیشمرگ‌های تی محور آن نباشد بمعنای ناش‌بتال، باختن روحیه و کنار نهادن جنگ مسلحانه است. "سیاست" هم در این حال برای حزب بورژوازی یعنی دیپلماسی، یعنی "هنر" استفاده از تضاد بین دولتها در خدمت نگهداری اردوگاه و هر نوع کم‌اعتنائی بآن و یا همه چیز را به آن گره زدن (شرایط خارج از اراده ما بحث دیگر است که طبعا محدودیت در اردوگاه و محدودیت عملیات نظامی و غیره از نتایج بسیار متحمل آن خواهد بود، بمعنای پیدایش روحیات ناش‌بتالی و از این قبیل تلقی می‌گردد. واقعا بی‌جهت نیست که از لزوم تغییر ریل صحبت می‌شود. از حرفهای شما اینطور می‌فهمم که هنوز در کومه‌له مستقر در اردوگاه، در کومه‌له مسلح، جریانی در حال فعل و انفعال است که از برسمیت شناسی کومه‌له‌ایکه در شهر و روستا به کار و مبارزه مشغول است ابا دارد. هنوز نوعی از گذشته خود تعریف می‌کند و نوعی به خود مدال میدهد که همواره "خودش" در پلکان یکم و آن "کومه‌له دیگر" باید در پله دوم قرار گیرد. این جریان باید "بوچون" خود را عوض کند تا تازه در آنصورت بفهمد که چه اندازه کمبود، بی‌اطلاعی، ناواردی، بی‌سیاستی، بی‌وقتی، کم‌تأثیری، روشنفکربازی، چریک‌بازی، معلم و شاگردی، نصیحتهای کودکانه، مواضع لیبرالی و غیره در کار ما در میان کرارگان بچشم می‌خورد و آنگاه نیروی خود را در راستای رفع این معایب و در کلی‌ترین

بیان در راستای کمونیسم کارگری بکار اندازد.

من اگر بخواهم در برابر نظرات شما حرف اثباتی‌ای بزنم جز آن جزوه‌ای که در دسترستان قرار گرفته و مقاله‌ای که رفیق عبدالله مهتدی حرفی ندارم و اگر لازم بود پای همه آنها را امضا می‌کردم. من مدافع نظراتی هستم که این رفقا مطرح ساخته‌اند.

در پایان امیدوارم نامه من شما را رنجیده خاطر نساخته و بسهم خود موجبات وحدت جدیدی را بین ماها فراهم ساخته باشد.

شعیب زکریائی

۶۸-۶-۱۰

